

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه
موضوع: بیع فضولی
تاریخ 1401/07/30

جلسه 019

فرمایش محقق نائینی بود. من این عذر را ابتدای سخن بخواهم که این سرفه من از دیروز تشدید شده؛ حالا ممکن است گوش خراش هم باشد و آقایان اذیت بشوند.

محقق نائینی فرمایش ایشان را عرض کردیم به حسب آن چه که منیة الطالب بود. در حول فرمایش این محقق بزرگ ما در دو مقام باید بحث کنیم. یکی این که فرمایش ایشان چیست؟ چون برداشت مختلف از کلام ایشان شده. بعد از این که حالا معلوم شد ایشان چه می خواهند بفرمایند قضاوت درباره این که این مطلب قابل تصدیق هست یا نیست که می شود مقام دوم. اما در مقام اول بزرگانی مثل محقق خوئی و شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب و شاید غیر این دو بزرگوار و حتی شاید حضرت امام قدس سره این جور برداشت کردند. که آقای نائینی می خواهد بفرماید ما در جایی که معامله به لفظ واقع می شود، عقد عقد لفظی است، در آن جا به واسطه این عقد یک امری در عالم اعتبار تحقق پیدا می کند غیر از آن لفظ. که کیف مسموع است و فعل عاقد است. علاوه بر او به واسطه او در عالم اعتبار یک امری تحقق پیدا می کند که رابطه آن امر با آن فعلی که از عاقد سر می زند رابطه مصدر و اسم مصدر است. مثل این که وقتی شما شستشو می کنید بدن تان را، غسل می کنید به نیت خاصی که شرع فرموده است؛ از این کار چی حادث می شود؟ غسل. آن شستشوی پایان می یابد ولی این غسل تا نواقض نیامده ادامه دارد. اگر خواب خواب رفت یا بقیه نواقض آمد؛ غسل که پایدار بود از بین می رود. اما آن شستشو امر متصرّمی است. همان موقعی که دارد انجام می دهد از بین می رود. ایشان فرموده در عقد لفظی چنین واقعیتی وجود دارد که یک امری که اسم آن را می گذاریم اسم مصدر، حادث می شود و بیع، این گفت بعت، او گفت إشتريت، البیعی در عالم اعتبار تحقق پیدا می کند. یا شراء در عالم اعتبار تحقق پیدا می کند. این که تحقق پیدا کرد بعداً اصیل وقتی گفت أجزت، یک موجودی است با أجزت اصیل، این امر اعتباری استناد به آن مجیز پیدا می کند. می شود عقده، می شود بیعه، می شود شرائه، وقتی بیعه و شرائه شد قهراً مشمول آیات مبارکات می شود که فرموده: «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ، لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء/29) یعنی «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَتَكُمْ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ».

«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره/275) یعنی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ». «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/1) یعنی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». این جا هم با استناد با این که اجازه بدهد می شود عقده، بیعه، شرائه، پس مشمول آیه می شود که معنای آیه این است.

اما در مواردی که شخص با معاطات، با اقباض، با إعطاء می آید انشاء بیع می کند ایشا فرموده ما در آن جا یک اسم مصدر منهاض جدای از آن فعل نداریم. این بیع که انجام می دهد، آن إعطاء اسم مصدرش می شود عطاء. عطاء غیر از همین که دارد إعطاء می کند و به دست مشتری می دهد چیز دیگری نیست. یا مشتری ثمن را به دست بایع می دهد عطاء یک چیز دیگری غیر از همین فعل خارجی نیست. پس در باب فعل اسم مصدری که از فعل نشأت می گیرد اتحاد با آن فعل دارد. جدای از آن فعل نیست. چون اتحاد با آن فعل دارد پس دیگه در بستر زمان باقی نمی ماند. در عالم اعتبار چیزی نیست که باقی بماند. پس چیزی نیست که اجازه به او تعلّق بگیرد. بنابراین در عقد بالصیغه و باللفظ چیزی هست که با اجازه استناد به مالک و اصیل پیدا می کند. اما در عقد بالفعل آن امر حادث، آن اسم مصدر اتحاد دارد واقعاً با خود مصدر. و بنابراین خب مصدر هم که امر متصرّمی است، از بین می رود. آن بعث و اشتريت که از بین رفته، ما متحد معه هم دیگه از بین می رود. پس چیزی نیست که با اجازه مجیز انتساب پیدا کند به مجیز و مالک اصیل. محقق خوئی و عده ای از بزرگان این جور از کلام نائینی برداشت کردند. و لکن همان جور که عبارات ایشان را خواندیم به نظر می آید ایشان نمی خواهند بگویند چیزی موجود نیست. می خواهند بگویند چیزی که موجود است قابلیت استناد را ندارد نه چیزی موجود نیست. نه، چیزی موجود هست اما این موجود قابلیت استناد به مجیز و مالک را ندارد. چرا؟ برای خاطر این که فرموده است که در موردی که معاطات باشد این عطاء که اسم مصدر باشد با آن فعل متحد است. فعل دیگری قابل استناد به دیگری نیست. کار او است. و با اجازه هم فعل دیگری لا یتقلب اما وقع علیه که بشود فعل من، من مجیز. نه این که چیزی نداریم، از بین رفت. نه، چیزی داریم. آن این فعل است. این فعل در عالم اعتبار باقی است. فلذا است خیارات که ایشان منکر خیارات نیست. خب بعد می آییم چی را فسخ می کنیم؟ چی را إقاله می کنیم؟ آن امر چیز را که می فرماید در بیع

بالمعاطات نیست. پس خود این فعل را برایش در عالم اعتبار دوام و بقاء قائل است. منتها می‌فرماید که فعل دیگری، فعل دیگری قابل استناد نیست. فلذا است و بالجمله آن وقتی که می‌خواهد ایشان کلام را تلخیص کند و لبّ مطلب را بازگو کند این جور می‌فرماید: «و بالجمله یصحّ أن یقال إنّ التبدیل بالفعل و الإباحة» تبدیل به فعل یعنی تبدیل طرف اضافه که معنای بیع را این جور می‌کنند ایشان. و هم چنین إباحه، جایی که شخصی می‌خواهد، نمی‌خواهد بفروشد، می‌خواهد إباحه کند که تو تصرف کنی. حالا بعضی‌ها در باب معاطات می‌گویند تبدیل اضافه می‌شود و ملکیت، بعضی‌ها در باب إباحه می‌گویند، در باب معاطات می‌گویند إباحه می‌آورد. البته بالتصرف ملکیت حاصل می‌شود. فرموده که این تبدیل یا این إباحه از وظائف مالک است. «و لا اثر لفعل الغير و إباحته» (این جایش را خوب توجه کنید!) «فان فعله الخارجی غیر قابل للاستناد إلى غیر فاعله بالاجازة» آن فعل خارجی، او که قائم به او بوده با اجازه مالک اصیل، آن فعل فعل آن نمی‌شود. خلافاً ل آن جا که بالصیغه بود. باللفظ بود. آن جا نمی‌خواهیم بگوییم این الفاظ که او تنطق به شد مال این آقا. آن جا هم فعل خارجی است. آن را نمی‌توانیم بگوییم. آن که از این حاصل شد که اسم مصدر است که او فعل نیست؛ آن بله، به اجازه استناد داده می‌شود. بعد می‌فرماید: «ولیس حکم الاجازة حکم التوکیل، کما لا یخفی». این جواب اشکال مقدر است که شما می‌گویید چه طور شما می‌گویید فعل دیگری به دیگری قابل استناد نیست؟ توی باب وکالت مگر این جوری نیست؟ کار وکیل به چه کسی استناد داده می‌شود؟ به موکل. به موکل استناد داده می‌شود. خب این جا هم همین را بگویید. می‌فرماید نه، باب اجازه این نیست. در آن جا قبل از تحقق فعل وکیل کرده او را، وکیل به عنوان موکل می‌رود این فعل را انجام می‌دهد. پس «حين التحقق يتحقق منتسباً الى الموکل». اما یان جا فعل دیگری بوده، این مجاز نبوده، این وکیل نبوده، وصی نبوده، ولی نبوده؛ هیچی نبوده، خودش آمده یک بیعی را انجام داده شد فعل این. این یعطی، این إعطاء کار این است. این إعطاء خارجی با اجازه آن، این إعطاء نمی‌شود کار او. پس یک چیزی موجود است که اسم آن هم بیع است که همان طور که قبلاً ایشان فرمود که «و إمّا فعل المالك، فإنّه حیث یقع فی مقام البیع أو الشراء، یعنون بالعنوان الثانوی بتبدیل طرف الإضافة»، همین فعل خارجیّه برداشت ما این است که ایشان

می‌خواهند این را بفرمایند. هم عبارت‌شان صریح در این مطلب است. هم من المستبعد البعید جداً که ایشان بخواهد بفرماید در باب معاطات؛ آن‌جا فسخ نیست. إقاله نیست. خب چی را فسخ می‌کنند؟ چی را إقاله می‌کنند؟ پس یک چیزی هست. آن چیز می‌گوید فعل است. همان فعل خارجی است که قائم به آن است. این برداشت ما از فرمایش محقق نائینی قدس سره این است. حالا جوابی که چه آن‌جور برداشت بشود که اعلام فرموده چه این‌جور برداشت بشود جواب صحیح این است که ما اول حالا جواب صحیح را عرض بکنیم. که ظاهراً شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب هم همین را می‌خواهند بفرمایند. و آن این است که وزان آن چیزی که حاصل می‌شود وزان مصدر و اسم مصدر نیست. این یک مقدمه‌ای است که لا دلیل علیه. بل الدلیل علی خلافه. در همه جا بیع یک عنوان اعتباری است. آلت انشاء او تارةً لفظ است تارةً فعل. در هر دو جا یک امر انشاء می‌شود، یک منشأ وجود دارد و آن همان امر اعتباری است که شما قبول دارید استنادش با اجازه قابل استناد است. حالا در بین عقلای عالم این امر اعتباری دو راهکار دارد تحقق آن. یکی لفظ است و یکی فعل که معاطات باشد و هیچ تفاوتی بین ما يتولد من اللفظ و ما يتولد من الفعل عند العقلاء نیست. پس بنابراین یک چیز تولد پیدا می‌کند و مُنشأ واقع می‌شود. این جواب اصلی همین است که این‌چنینی است. اما این‌که شما بگویید وزان بیع وزان غُسل و غُسل است که او مصدر است، آن اسم مصدر است. آن‌جا این‌چنین است، این‌جا این‌چنین است نه، این مطلب واقعیت‌داری نیست. این جواب اصلی است که خب داده می‌شود. پس بنابراین استدلال محقق نائینی قدس سره نمی‌تواند تمام بشود.

اما جوابی که علّمین دادند. مرحوم محقق خوئی قدس سره که ظاهراً ایشان مطلب را هم از درس و این‌ها نقل نمی‌کنند که حالا ما بگوییم ایشان این‌جوری تلقی کرده، منیّه الطالب آن‌جوری تلقی کرده. ظاهراً مدرک ایشان همین منیّه الطالب است. آدرس هم به همین‌ها می‌دهند. ایشان این‌جوری جواب دادند. فرمودند ببین؛ این حرف آقای نائینی اگر ما در باب انشاء قائل به مسلک مشهور بودیم این له وجه، اگرچه این هم محل اشکال است. اما اگر در معنای انشاء معنای ما را بگویید؛ حقیقت انشاء را آن‌جوری که ما تعریف می‌کنیم بگویید هیچ اشکالی ندارد. از کلام ایشان استفاده می‌شود که اگر انشاء را آن‌طوری که ایشان می‌فرمایند و

تصویر می‌فرمایند تصویر کنیم، انشاء یک امر تخفیف المؤمنه‌ای است. از دست همه کس برمی‌آید حتی اجنبی و فضول. اما اگر شما بیاید انشاء را ایجاد المعنا باللفظ معنا کنی؛ آن یک امر خفیف المؤمنه‌ای نیست. آن مؤنه دارد. از دست هر کس بر نمی‌آید. چون می‌خواهد ایجاد کند. حالا توضیح مطلب. در باب انشاء سه مبنای معروف وجود دارد. مبنای اول این است که انشاء همان ایجاد المعنی است به وسیله الانشاء که حالا لفظ است یا فعل است. یعنی ما انشاء می‌کنیم؛ یعنی ایجاد می‌کنیم توی عالم اعتبار یک امری را به واسطه لفظ. مثلاً وقتی که عقد ازدواج بین رجل و مرئه انشاء می‌شود، زوجیت که یک امر اعتباری است بین این دو شخص ایجاد می‌شود. حالا این امری که ایجاد شد إما بالفسخ مثل موارد خاص خودش و إما بالطلاق در مواردی، این همین امر ایجاد شده منفسخ می‌شود. از هم گسسته می‌شود. این یک مبنا است. مبنای دوم مبنای محقق اصفهانی در نه‌ایة الدرایة و این‌ها است که ایشان می‌فرمایند که در انشاء در حقیقت وجود المعنی به نفس لفظ است نه مولود لفظ. و یک مقدماتی را ایشان حالا به‌کار گرفته، این‌ها در بخش انشاء و اخبار در اصول جای بحث این‌ها هست و این‌ها. ایشان می‌فرماید یک، شما به اشیاء که نگاه می‌کنید یک وجود حقیقی دارد، تأصلی دارد. مثل مثلاً دار، مسجد، یک وجود باللفظ دارد. کانه چون لفظ فانی در او است و آن مفنی فیه این است، شما وقتی لفظ را به‌کار می‌برید کانه خود او را دارید. در معرض دید و نگاه و نظر قرار می‌دهید. این لفظ و در این موارد انشاء در حقیقت وجود بالاصاله مال لفظ است، مال فعل است. ولی بالعرض مال آن معنایی است که با این تحقق پیدا کرده. این هم نظر شریف ایشان.

نظر سوم نظر محقق خوئی قدس سره هست که ظاهراً ایشان هم در این نظر تبعیت از مرحوم نهایندی در تشریح الاصول فرموده باشد. این نظر این را می‌گوید. می‌فرماید که انشاء حقیقتش ابراز اعتبار نفسانی است. یعنی شما در نفس می‌آید یک امری را اعتبار می‌کنید. مثلاً اعتبار می‌کنید که این مرئه زوجه این مرء باشد. این را اعتبار می‌کنید. بعد این اعتبار را ابراز می‌کنید. آن اعتبار بنفسه به تنهایی کارآیی ندارد، وقتی آن اعتبار نفسانی اظهار شد ابراز شد اسم همین ابراز و اظهار می‌شود انشاء. البته ابراز و انشائی و اظهاری که پشتوانه‌اش همان اعتبار نفسانی است. ایشان می‌گویند حقیقت انشاء این است. خب اگر شما آن دوتای اول را

بگویند، دو مسلک اول را بگویند این جا ممکن است بگویند آقا این می خواهد ایجاد کند، هر چیزی که نمی تواند موجب ایجاد بشود، یک ضوابطی می خواهد، هرج و مرج می شود چون ایجاد می خواهد بکند. اما اگر شما آمدید گفتید نه آقا اعتبار که خفیف المؤونه است دیگر، هر که می تواند اعتبار کند. الان ما این جا نشستیم می توانیم اعتبار کنیم. خب این که خفیف المؤونه است اظهارش هم که به قول قمی حناق نیست که توی گلوی آدم گیر کند خب اظهار می کند، بعث، اشتریت. همین انشاء یعنی همین، این خفیف المؤونه است. آقای نائینی استاد معظم این که دیگر این حرف ها را ندارد. می آید اعتبار می کند همین با بیع بالمعاطات که این فرش مال زید باشد این را اعتبار کرده، بعد اظهار چی می کند که این فرش را برمی دارد می دهد دستش می گوید خدا برکت بدهد، از آن خیر ببینید. این همین که دارد می دهد، اعطاء می کند، اظهار می کند آن ما فی نفس خودش را، خب این که کاری ندارد که. این فرمایش آقای خوئی بر فرمایشات. عرضی که ما داریم این است که چه برداشت ما از کلام آقای نائینی در استدلال شان همانی باشد که این بزرگوار فرمود چه آنی باشد که ما عرض کردیم. این جواب نمی تواند جواب آقای نائینی باشد. چرا؟ برای این که آقای نائینی برمی گردد می گوید اما این اظهار مگر نیست؟ فعل است یا فعل نیست؟ این اظهار اوست، من گفتم آقا فعل دیگری که به وکالت انجام نشده باشد این با اجازه و امثال ذلک لا یستند الی غیر، همین اظهار است، این اظهار فعل است این لا یستند الی غیر ولو این که شما این جوری معنا کنید، ما با شما نگوئیم ایجاد المعنی است، همین مبنای شما را در انشاء بپذیریم. حرف این است، سر این که آن مبانی کثیر المؤونه است مبنای ما خفیف المؤونه است پس از همه کس برمی آید این دخالت در مطلب ندارد، خفیف المؤونه و کثیر المؤونه بودن؛ حرف سر این است که آن چیزی که از فضول سر می زند در باب معاطات یک فعل است، در باب به صیغه هم یک فعل است، اظهار، اظهار است. خب آقای نائینی می آید می گوید که این، ما در باب این جا این اظهار دارد می کند. بله اگر آقای خوئی بخواهد بفرماید که نه این جا هم یک امر دیگری در عالم اعتبار پدیدار می شود که قابل است، خب دیگر این حرف ها را لازم ندارد، خب همان جواب اول را باید بزند همان شکلی که اول گفتیم باید جواب بدهند. بگویند آقا چه در باب لفظ چه در باب معاطات همه یک امر اعتباری را دارند با آن ایجاد

می‌کند، آن امر اعتباریه قابل استناد است. نه این‌که کأنّ بپذیریم بله روی آن‌ها هم می‌شود حالا گفت ولی روی حرف ما چون خفیف‌المؤونه است. خب حرف شما هم بالاخره اظهار فعل است دیگر، ابراز فعل است دیگر. پشتوانه‌اش هم فعل است، مگر اعتبار نفس فعل نیست؟ او اعتبار می‌کند که این فرش مال دیگری باشد، این اعتبار کردن فعلٌ صادرٌ من النفس، بعد هم بیاید او را با یک لفظی یا با یک عملی او را ابراز می‌کند، اظهار می‌کند. بنابراین آن مطلب هم که آقای نائینی، اگر آن جور هم برداشت کنیم که بله دیگر چیزی نیست، خب نباید این جوری اشکال کنیم، چیزی نیست خب باید اثبات کنیم چیزی هست، یعنی لم آن را بگوییم. آقای نائینی فرمود در موقع فعل چیزی نیست، خب شما باید بفرمایید چیز هست، آن چیز چی هست؟ حالا الان کل مبانی.

س:

ج: ایشان فرمودند عبارت‌شان این است «وَأَمَّا بِنَاءٍ عَلَى مَا ذَكَرْنَا فِي مَعْنَى الْإِنْشَاءِ مِنْ أَنَّهُ عِبَارَةٌ عَنْ إِبْرَازِ الْإِعْتِبَارِ النَّفْسَانِيَّ» خوب دقت می‌فرمایید؟ انشاء را هم ایشان می‌فرماید همان ابراز اعتبار نفسانی است. حتی نه آن امر نفسانی خودش جزء انشاء نیست، زمینه‌ی ابراز را درست می‌کند و الانشاء و الابراز. ابراز مبرز می‌خواهد دیگر، آن نقشش همین مقدار است آن اعتبار نفسانی.

و اما ما افاده السيد الامام قدس سره

س: ببخشید فرمایش آقای خوئی ظاهراً ایشان می‌خواهد بفرماید که این‌که فعل مبرز باشد؟؟؟ این جای هیچ شکی؟؟؟ ندارد ولی این‌که بخواهد فعل؟؟؟ باشد این توی کلام؟؟؟ نمی‌خواهم بگویم کلام شما؟؟؟ ولی آنچه در ذهن ایشان بوده ظاهراً این است که ...

ج: ذهن کی؟

س: در ذهن آقای خوئی، این‌که؟؟؟ باشد این لا کلام فیه، بین عقلاء کاملاً متعارف است حالا چه آن‌هایی که؟؟؟ ولی این‌که فعل بخواهد یک؟؟؟ اعتباری بوجود بیاورد این

ج: کثیرالمؤونه است، می فرماید آن کثیرالمؤونه است، گفتم دیگر وقتی می خواهد یک چیزی را وجود بیاورد، می خواهد وجود بیاورد خب یک شرایطی باید باشد

س:؟؟ چون ما می خواهیم ابراز بکنیم و مبرز بودن فعل؟؟

ج: بله خب جواب همین است دیگر، آن که مهم نیست کثیرالمؤونه است خیلی خب با آن شرایطش بله، اگر کثیرالمؤونه است حالا یک آقای فضولی همه ی آن محتمل الدخاها را مراعات می کند.

جواب حضرت امام هم این جوری حضرت امام جواب دادند، ایشان فرموده که «و انت خبیر بما فیه» ...

س: عبارت آقای خوئی است؟

ج: نه این دیگر تمام شد فرمایش آقای خوئی، آن آقای خوئی را صفحه ی 433 همان موسوعه، جلد 36. فرمایش امام در صفحه ی 210 جلد دو، بعد از این که کلام آقای نائینی را نقل می فرمایند تا این جا که می فرمایند «و بإجازة المالك لا يتقلب الفعل عما وقع عليه» آن دیگر تا این جا را نقل می فرمایند، می فرماید «و أنت خبیر بما فیه؛ فإنّ الفعل من الفضولیّ الصادر بعنوان البیع، يكون له عنوان ذاتیّ، هو الإعطاء و الإقباض، و عنوان ثانویّ باعتبار صدوره عن قصد المعاملة، و بهذا الاعتبار يكون بیعاً فضولياً معاطاةً، و إيقاعاً للملک، و قابلاً للإجازة» خب تا این جا که می فرمایند «و قابلاً للإجازة» مورد انکار آقای نائینی نبود، خودش هم قبول کرد و تصریح کرد به آن. آقای نائینی چی فرمود؟ فرمود که «أما فعل المالك، فإنّه حيث يقع فی مقام البیع و الشراء، یعنون» همین فعل «یعنون بالعنوان الثانویّ بتبدیل طرفی الإضافة» که معنای بیع است، یعنی آقای نائینی هم دارد تصویر می کند، یک عنوان ذاتی دارد این عطاء است این قبض است، اما چون این عطاء و قبض و اقباض و اعطاء و این ها را به نیت این دادی که با او بیع انجام بشود و تملیک طرف بشود این یک عنوان ثانوی همین کار پیدا می کند به عنوان او می شود اسمش چی؟ بیع. همین کار بیع است. خب ایشان هم همین را دارند می فرمایند، خب گفته این بیع است. منتها این جایش را گفت حالا چی چی بیع شد؟ این کار بیع شد، کار که بیع شد نمی شود استناد به دیگری با اجازه پیدا کند. این جایش را باید ما حل بکنیم دیگر و الا این قسمتش را که ایشان قبول دارد، خودش این را فرموده که «فإنّ الفعل الفضولیّ الصادر بعنوان البیع، يكون

له عنوان ذاتی «همان اقباض، اعطاء این‌ها «هو الإعطاء و الإقباض و عنوان ثانوی باعتبار صدور عن قصد المعاملة، و بهذا الاعتبار» ما به همین اعطاء می‌گوییم بیع، به همین اقباض می‌گوییم بیع. «و بهذا الاعتبار يكون بيعاً فضولياً معطاهً، و إيقاعاً للملك» درحقیقت این بایع با همین کار دارد ایقاع می‌کند تملیک را که اصلاً قبلاً هم عرض شده بعداً هم خواهد آمد، یکی از فرمایشات حضرت امام این است که حقیقت بیع ایقاع است. چون بیع یعنی چی؟ یعنی فرض کنید همین معنایی که آقای نائینی این‌ها می‌فرمایند یعنی تبدیل دو طرف اضافه. خب کی این تبدیل را انشاء می‌کند؟ بایع. بت یعنی بدلت طرف اضافه، دیگر چیزی باقی نمانده. آن آقا باید این کار را قبول کند. آن کسی که حقیقت بیع را می‌آید انشاء می‌کند در عالم خارج به وجود می‌آورد یعنی در خارج اعتباری، کار بایع است، تمام شد کار بایع، فقط آن بایع باید قبول کند نه این‌که او در تحقق این مطلب دخالتی دارد. حالا ایشان این‌جور، این‌جا هم حالا فرموده «ایقاعاً للملك» این تملیک نسبت به او را ایقاع می‌کند «و قابلاً للإجازة» سؤال این است که چرا معامله اجازه است؟ چه جور حل شد کلام آقای نائینی؟ یا اگر آن‌جوری که آقای خوئی این‌ها فهمیدند چیزی نیست که قابل اجازه باشد که می‌گویند آن‌ها این‌جوری معنا می‌کردند. یا این‌جوری که ما برداشت کردیم چیزی هست که همین فعل باشد اما این چیز قابلیت این ندارد که با اجازه استناد داده بشود. بنابراین آن نکته‌ی اساسی که باید جواب داده بشود نیامده در این کلام. بعد فرموده «و بها» یعنی به این اجازه «تتحقق الملكية الاعتبارية كما في الإنشاء القولي، طابق النعل بالنعل. فنفي تبدیل طرفی الإضافة عنه، و الحصر في القول و في الفعل الصادر من المالك، لا وجه له» این‌که شما نفی می‌فرمایید تبدیل طرف اضافه را از فضولی و حصر می‌فرمایید که این تبدیل طرفی اضافه این دو راه‌کار بیشتر ندارد، یا قول است که قول به واسطه‌ی مالک و به واسطه‌ی بیع فضولی بعد اجازه‌ی مالک انجام می‌شود یا آقای نائینی این‌جوری می‌گوید یا فعل است که فقط فعلی که از مالک سر بزند می‌تواند این کار را انجام بدهد. فعل اگر از فضول سر زد با اجازه‌ی مالک هم چنین هنری پیدا نمی‌کند. می‌فرماید این لا وجه برای این مطلب.

س:؟؟؟ چون قول هم به هر حال فعل است ...

ج: ولی آقای نائینی چی فرمود؟ ببینید حرف سر این است، فرمود از آن فعل که لفظ باشد یک اسم مصدر جدا و منهاض تولید می شود که آن باقی است و او قابل استناد است چون فعل دیگری نیست متولد از آن فعل لفظی می شود، اما در معاطات چون فرمود قبض است، اقباض است، اعطاء هست اسم مصدرش می شود عطاء، عطاء همین است دیگر چیز دیگر نیست. حرف آقای نائینی این بود، عطاء همین است این فعل شد، حالا شما یا به حرف آن ها بگوییم این عطاء با این یکی است پس در خارج دیگر چیزی نیست، آن فعل که تمام شد و این هم که با آن متحد بود تمام شد، پس سالبه بانتفاء موضوع است. آقای مجیز بیاید چی را اجازه کند؟ چیزی نیست. یا به فهم ما بیاید بگوید آقا من نمی گویم چیزی نیست به دلیل این که اقاله بعد؟؟ به تصریح کلامش که می فرماید فعل دیگری با اجازه اسناد داده نمی شود مگر باب وکالت باشد که از قبل وکالت داده او را نازل منزله ی خودش مثلاً قرار داده و آن هم به قصد مالک و موکل می آید انجام می دهد. خب حالا این ها دیگر برای ابانه ی حق است ولی جواب اصلی ای که به محضر مبارک مرحوم آقای نائینی قدس سره عرض می شود تبعاً للاستاد قدس سرهما همانی است که ابتدا صحبت عرض شد.

خب این ها دیگر نهایت ادله ای که اقامه کردند بر این که معاطات در باب فضولی متصور نیست همین هایی بود که عرض شد و نتیجه این شد که قابل تصویر است. هذا کله بنابر این که ما بگوییم معاطات افاده ی ملکیت می کند. و اما اگر گفتیم معاطات افاده ی اباحه می کند لا المملکیه، آیا آن جا چی؟ آیا در آن جا قابل اجازه هست با اجازه ی مالک اصیل و ولی امر آن متاع یا آن ثمن؟ این ان شاء الله برای جلسه ی بعد که حالا یک مقداری.... و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان